

زبان فارسی، تکیه‌گاه نزولات معنوی و پیوستگی ملی ماست، همچنان که البرز و زاگرس، تکیه‌گاه برف و باران

زبان فارسی، رشته‌کوه و نخ تسبیح

■ حسن فرامرزی

اینکه وسط ته‌اجم ناجوانمر دانه نظامی و اقتصادی امریکا و رژیم صهیونیستی به ایران و روزهای دفاع از هویت تمدنی و تمامیت ارضی، حواس رهبر انقلاب به پاسداشت مرزهای زبان فارسی است، اهمیت و نقش فرهنگ در این تمامیت و تجسم آن در زبان را نشان می‌دهد. این جملات فرازی از پیام ایشان به مناسبت بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی و پاسداشت زبان فارسی است: «زبان فارسی علاوه بر ابزار گفتار و نوشتار، قالب شناخت و رشته اتصال اندیشه و مرزهای هویتی ایرانیان را تشکیل می‌دهد. زبان و ادب فارسی یکی از بزرگ‌ترین ظرفیت‌ها برای ترویج فرهنگ و تمدن غنی ایران اسلامی در گستره جهانی است و توصیه رهبر حکیم و شهیدمان اعلی‌الله مقامه‌الشریف به قدر تمند شدن زبان فارسی، چراغ راه اقتدار «تمدن ایرانی – اسلامی» می‌باشد.»

■ تکیه بر نام‌های خارجی، چرا؟

روزگاری در یکی از شبک‌های اجتماعی صفحه یک فودبلاگر ایرانی – کلمه فودبلاگر یک واژه غریبومی است که به تدریج در شبک‌های اجتماعی جا افتاده است – را دنبال می‌کردم. او در واقع یک چشنده غذا بود، کسی که طعم غذا را می‌چشید، گرچه عملاً به یک تبلیغ‌کننده برنده‌ها تبدیل شده بود و هر بشقاب پری که مثل یک تپه کوچک بالا آمده بود در اختیارش قرار می‌دادند – محتوایش هرچه که بود – رویش خراب می‌شد و محتویات آن را با آب و تاب می‌خورد – بهتر است بگویم می‌بلعید چون جویندی در کار نبود – اما در این وضعیت آشفته از همه جالب‌تر نام او بود: «مستر تیستر».

چرا گاهی گمان می‌کنیم هر کسی که می‌خواهد به موفقیتی برسد اول باید فرهنگ و زبان خود را دور بزند؟ وقتی من نام و عنوان خود را از یک فرهنگ و زبان دیگری انتخاب می‌کنم، به این معنی است که فرهنگ و زبان من فقیر است و آنچه من می‌گرد آن هستم در زبان ترک بود و عملاً چیزی از زبان نمانده بود. آن فرهنگ و زبان در اختیار نمی‌گذارم، با این حال وقتی آگاهانه خودمان را دوست داریم، نمی‌توانیم به فرهنگ مومی‌مان پشت کنیم، چون وقتی خودمان را دوست داریم، ریشه‌های فرهنگی و زبانی‌مان را هم دوست داریم. پناه بردن کسب و کارها و برندها در ایران به نام‌های خارجی از نوعی بی‌اطلاعی از ریشه‌های فرهنگی برمی‌گردد.

اینکه من نمی‌توانم با نام و برند ایرانی گل کنم، مرعوب شدن در برابر پیش‌فرض‌های کهنه‌ای است که مدت‌هاست اسیر آن شده‌ایم و از همان تفکری نشست می‌گیرد که می‌گفت از فرق سسر تا ناخن با باید فرنگی شویم، یعنی هرچه داریم باید واگذار کنیم تا دروازه‌های تمدن و پیشرفت عبور کنیم. خوشبختانه تجربه‌های دیگران به ویژه در این ۱۰۰ سال گذشته پیش روی ماست. تمام برندهای مطرح ژاپنی‌ها را نگاه کنیم، آنها نیامدند به این بهانه که وارد یک بازار جهانی می‌شوند و می‌خواهند مورد پسند قرار بگیرند از نام و عنوان غیرزبانی استفاده کنند. همه آنها نام‌های ژاپنی دارند و اتفاقاً به این ترتیب توانست‌اند نام‌های ژاپنی را به عنوان بخشی از فرهنگ ژاپن در دهان‌ها بیندازند. تو نوا، میتسوبیشی، نیسان، مزدا، کاپوازاکی، هوندا، اینها فقط اسم نیستند، خاطره نسل‌های متمادی هستند که در ذهن‌ها به عنوان اعتبار و جایگاه یک ژاپنی نقش بسته‌اند. این موضوع بار دیگر اهمیت زبان را یادآوری می‌کند که چگونه می‌تواند تجسم اراده یک ملت برای ساخت محصول قابل اعتنا را نمایندگی کند. این داستان درباره بسیاری دیگر از ملت‌های شرق از جمله کر‌ای‌ها و چین‌ها هم صدق می‌کند که از چنین الگویی استفاده کرده‌اند. تفکر خطرناکی که گاه جلوه‌های مجسم آن در کوچه و خیابان‌ها و در نام تابلوها و سردر مغازه‌ها دیده می‌شود، تکیه کردن بر نام‌های خارجی به عنوان سکوی پرتاب نوآوری، موفقیت و چشمگیر بودن است. چرا فکر می‌کنیم اگر از نام ایرانی استفاده کنیم، وارد یک سرزمین کهنه، غیر جذاب و تکراری می‌شویم، و اگر مثلاً یک ماستر به اول اسم یا برندمان بیاوریم جذاب و نوآور خواهیم شد؟ کافی است در یک پیاده‌روی روزانه به تابلوهای مغازه‌ها و عنوان برندها نگاه کنیم تا ببینیم وضعیت تاچه اندازه در دناک است.

از این زاویه، همچنان که ایسن روزها مردم در میدان‌ها و خیابان‌های اصلی شهرهای ایران، تجمعات شبانه را در حمایت از فرهنگ، تمدن و یکپارچگی ارضی ایران بر گزار می‌کنند، ما نیاز داریم که همین حساسیت و آگاهی در پاسداری از مرزهای زبان فارسی و پالوده کردن آن – به ویژه در شرایطی که شبکه‌های اجتماعی نوعی از نگارش‌های سطحی و کم‌مایه را رواج می‌دهند – در فرهنگ عمومی و بدنه جامعه ما شکل گیرد.

■ ما ساکنان این خانه مشترکیم

وقتی از یک زبان سخن می‌گوییم، در واقع از همه کسانی حرف می‌زنیم که کشف‌ها و یافته‌های خود را در قالب حروف و کلمه‌های آن زبان ریخته‌اند، از همه کسانی که وقتی خواسته‌اند ببینندش، معنا و حکمتی را بر زبان بیابورند، داستانی بنویسند، شعری بسرایند یا ادراکات و یافته‌های خود را به دیگران منتقل کنند به آن زبان سخن گفته‌اند. زبان به این معنا یک خانه مشترک است و اندیشمندان و چهره‌های ادبی، علمی و فلسفی با آفریده‌ها، سروده‌ها، گفته‌ها و نوشته‌هایشان معمارانی هستند که فضاهایی را به خانه می‌افزایند، بخش‌هایی از خانه را بازآفرینی می‌کنند، نقوش و طاق‌هایی را مرمت می‌کنند و نقوش و طاق‌های دیگری را شکل می‌دهند، با این طور بگوییم آنها مانده‌های جان را از سرزمین‌های شهود، مطالعه، جوشش و جد و جهد درونی گردآوری می‌کنند تا ساکنان این خانه مشترک که همه ما هستیم از این طعام‌ها تناول و روان خود را سیراب کنند. به این معنا اصلاً گراف نیست بگوییم جان ما بدون فردوسی، حافظ، مولانا، سعدی، صائب و دیگران گرسنه و رنجور می‌ماند. حکیمان بزرگی که نورالهی و فطری را در قالب کلمات و آیات و عبارات وارد زبان فارسی کردند

و منش زندگی، شکوفایی و سرزندگی را ما به آموختند. از این زاویه زبان از آگاهی افراد تغذیه می‌کند. اگر کلمات فردوسی، سعدی، نظامی، عطار، خیام، حافظ و دهها و صدها حکیم و فرهانه دیگر را از زبان فارسی بیرون بکشیم، در آن صورت چه خواهند ماند؟ آنها هستند که نشان داده‌اند این زبان تا چه اندازه می‌تواند میزبان لطافت‌های فکر باشد.

زبان همواره فراتر از یک انتقال دهنده مفهوم عمل کرده است. زبان بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت جمعی و رشته پیونددهنده ما به همدیگر است. وقتی شعری از حافظ را می‌خوانیم بدون آن که حتی متوجه باشیم، آن شعر حافظ مثل یک نخ تسبیح همه ما را به هم وصل می‌کند. ما با یک غزل یک خانواده می‌شویم، همه آدم‌هایی که آن شعر حافظ را خوانده‌اند مثلاً این غزل را که «شاه شمشادقدان، خسرو شیرین‌دهنان / که به میزگان شکند قلب همه صفشکنان /امت بگذشت و نظر بر من درویش انداخت / گفت‌های چشم و چراغ همه شیرین‌سخنان / تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود؟ / بنده من شو و بر خور ز همه سیم‌تان / کمتر از ذره نهای، پست مشو، مگر بورز / تا به خلونگه خورشیدرسی چرخ‌زنان» حس می‌کنند که همدیگر را می‌شناسند، حس می‌کنند که نسبت و خویشاوندی با هم دارند.

بدون این چراغ‌ها بسیاری از ما چه بسا راه خود را در شب ظلمانی این دنیا گم می‌کردیم، چه بسا بسیاری پژمرده، افسرده و مجاله می‌شدیم.

همچنانکه امام علی (ع)در یکی از حکمت‌های نهج‌البلاغه به زیبایی و ظرافت اشاره می‌کنند: «ان هذه القلوب تمَل كما تمَل الألبان، فائتقوا لها طرائف الحكم / این دل‌ها هم ملول می‌شوند، همچنان که تن‌ها، پس سخنان نغز و حکمت آمیز بجویید.»

■ جمله‌هایی که فقط فعل آن فارسی است

پدر و مادرهایی که در خانه‌های خود کودک و نوجوان دارند می‌دانند که این نسل تا چه اندازه زمان خود را در فضاهای مجازی می‌گذرانند و متأثر از مختصاتی است که در این فضا گنجانده شده است. گاهی پسرم وقتی با دوستانش بازی می‌کند، من و مادرش دقیقاً نمی‌فهمیم چه می‌گوید چون آنها در همین بازی‌ها به یک زبانی رسیده‌اند که خاص خودشان است. مثلاً می‌بینم که می‌گوید: گیم، لگ دارد.

لگ ظاهراً به تأخیری گفته می‌شود که بین عکس‌العمل بازیکن و سرور پشتیبانی دهنده بازی وجود دارد. اصلاً آنها نمی‌گویند بازی، می‌گویند گیم و بازیکن هم نمی‌گویند، می‌گویند گیمر. یا می‌گویند پینگ گیم با لاس. در هر دو این جمله‌ها فقط فعل جمله به زبان فارسی است و عملاً زبان به گوشه‌رینگ برده شده و از محتوای خود خالی شده است. ما پیش‌تر تجربه این غربت را در زبان‌های قومی داشتیم. گاهی وقتی تبریز می‌رفتم و به نوع سخن گفتن ترکی مسئولان محلی در تلویزیون گوش می‌دادم عصبی می‌شدم. فقط فعل جمله به زبان ترک بود و عملاً چیزی از زبان نمانده بود. زبان به غارت رفته بود. حال‌این منظره وقتی درباره زبان ملی تکرار می‌شود آزاردهنده‌تر است که ما آرام آرام چنین غارتی را در زبان فارسی تجربه می‌کنیم.

وقتی از واژه‌هایی استفاده می‌کنیم که معادل‌های فارسی دارند، افراد دیگر را هم تشویق می‌کنیم که در جملات خود به طیف وسیعی از لغت‌هایی ارجاع دهند که کاملاً معادل دارد. مثلاً فرد به جای اینکه بگوید من افسردهام می‌گوید درسم. یا مثلاً به جای اینکه بگوید وقت‌شناسم می‌گوید آن تایم هستم. یا مثلاً می‌گوید نروس هستم به جای اینکه بگوید عصبی هستم، یا می‌گوید ما من آنست باش، به جای اینکه بگوید ما من صادق باش. افرادی را دیدهام که به جای اینکه بگویند مشغول هستم، می‌گویند بیزی هستم. به عنوان مثال در چند سال گذشته واژه تراپست و تراپی، جایگزین روان‌شناس، روان‌درمانگر یا مشاور شده است، در صورتی که نسل دهه ۶۰ و ۵۰ از واژه روانشناس استفاده می‌کرد.



آیا این واژه ناگهان ظرفیت خود را برای انتقال آنچه برای آن ساخته شده بود از دست داد؟ واقعاً چرا اینگونه است؟ شاید موضوع به پیچیدگی تمینات و تمایزهای نسلی برمی‌گردد. شاید نسلی برای اینکه بخواهد خود را از نسل قبلی تمیز دهد از زبان برای این کار استفاده می‌کند.

■ وقتی فارسی برای نسل ۹۰ فقط شنیدار است

پسر ۱۰-۱۱ ساله من تقریباً هر روز با دوستانش بازی کال آف دیوتی را انجام می‌دهد. او و دوستانش بدون آن که نیازی به حضور فیزیکی داشته باشند می‌توانند حتی از چند شهر مختلف هم‌زمان در بازی حضور داشته باشند و حس کنند کنار هم هستند. نسل او می‌تواند بدون آنکه حتی یک کتاب در سال بخواند روزها و ماه‌ها را بگذرانند – اتفاقی که البته درباره بسیاری از ما هم افتاده است – پسرم با اینکه دایره واژگانی خوبی دارد، اما در نگارش کلمه‌ها در تاریکی مشکل دارد چون به ندرت قیافه کلمه‌ها را می‌بیند. از صبح تا شب به صورت شنیداری – و نه دیداری – با کلمه‌ها ربه‌رو می‌شود مگر در ساعت‌های محدود مدرسه که آن هم اغلب به صورت مجازی است. چشم او کمتر به چهره و واژه‌های افتده، بنابراین زبانی که او به آن صحبت می‌کند یعنی فارسی به تدریج صورتی از یک زبان شنیداری پیدا کرده است.

■ نیاز به باز آفرین‌هایی چون مهدی آذریندی

این گسست از فرهنگ بومی برای من و بسیاری از پدر و مادرهایی که در موقعیت من هستند – یعنی فرزندانای دارند که به تدریج از سال‌های کودکی وارد سال‌های نوجوانی و جوانی می‌شوند – نگران‌کننده و دردناک است. نه خانواده و نه نظام آموزشی هیچ‌کدام نتوانست‌اند در این باره کار مؤثری انجام دهند. کودکان و نوجوان‌های ما با فردوسی، سعدی، حافظ، مولانا و حتی شاعران معاصر بیگانه‌اند.

گاهی در خانه تلاش کرده‌ام برای پسرم، داستان و حکایتی کهن را بازگو کنم. مثلاً از گلستان یا مثنوی

معنوی. دوست دارم او را برای لحظاتی هم که شده از صفحه گوشی وزد و خوردهای کال آف دیوتی بیرون بکشم و با خودم به گنجینه آگاهی بیرم تا خلوت آنچه این حکیمان می‌گویند در ذهن و زبان او ریخته شود. چند بار امتحان کرده‌ام و دیده‌ام که شدنی است، اما این کار هم سرحالی و ذوق می‌خواهد و هم کاری کاملاً حرف‌های است، یعنی فردی می‌خواهد که بتواند هم به زبان فارسی قدیم و ظرافت‌های موجود در آن و مهم‌تر پیام‌های درون متنی حکایت‌ها مسلط باشد و هم بتواند همان حکایت‌ها را به زبان امروزی‌تر درآورد متناسب بسا روحیات مخاطب و زمانه‌ای که او در آن زیست می‌کند. تا جایی که می‌دانم این کار در ایران بیشتر مبتنی بر ذوق و استعداد فردی است. مثلاً مهدی آذریندی در مجموعه «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» به زیبایی از عهده این کار درآمده است. چند وقت پیش که کتابی از این مجموعه را برای پسرم خریدم و توق کردم، استعداد این فرد در تولید و خلق متن‌های موجود در آن و مهم‌تر امروزی قابل تحسین بود. کتاب با اینکه دست‌کم پنج شش دهه پیش – اولین کتاب از این مجموعه در سال ۱۳۳۵ منتشر شده است – نوشته شده، اما فضاسازی‌های حکایت‌ها به قدری روان و زیباست که یک فرار کردن نسل جدید با میراث فرهنگی کشور روی می‌داد.

■ پالوده سخن گفتن، مسئولیتی عمومی

احتمالاً بسیاری بر برخی از ما دکتر میرجلال‌الدین کرازی را به یاد می‌آوریم. استاد زبان و ادبیات فارسی که اصرار دارند با زبانی پالوده که در آن فقط واژه‌های فارسی موجود باشد سخن بگویند، اما این مسئولیت به عنوان یک ایرانی فقط بر عهده امثال او و استادان ادبیات و ادیبان نیست؛ همه ما در این‌باره مسئولیت داریم. ما گمان نمی‌کردیم روزی روزگاری معادل‌های فارسی برای کلمات پرکاربرد مثل سوبسیدی، کامپیوتر، اس‌ام‌اس، کامنت و نظایر آن ساخته شود یا دست‌کم وارد زبان عمومی شود، اما معادل‌ها ساخته شدند و به تدریج در میان ما جا افتادند. البته اینکه ما به یک پالودگی صدرصدی در زبان برسیم شاید شدنی و حتی ضروری نباشد، همچنان که مرادوات زبانی در بین همه زبان‌ها وجود دارد، مثل واژه‌هایی که از عربی وارد زبان فارسی شده‌اند و در زبان ما جا افتاده‌اند یا واژه‌هایی که از زبان فارسی وارد زبان‌های دیگر شده‌اند، مثل کلمه شامی، LEMON،BAZAAR، بازار.

زعفران Saffron و نظایر آن.

در رسانه‌ها و در جلسات سخنرانی و در کتاب‌ها دیده‌ام برخی از نتخیگان فقط برای اینکه ثابت کنند تسلط بالایی دارند، از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که معادل‌های فارسی دارد. چرا اینگونه است؟ سخنران‌ها، نویسنده‌ها و متخصصان یاد گرفته‌اند که اگر در جملات خود از واژه‌های بیگانه استفاده کنند، بلاسوادتر و متخصص‌تر جلوه خواهند کرد و تبع این جدی گرفته خواهند شد. اگر این اتفاق نمونه‌ای از فقر فرهنگی و بینشی نیست، پس چیست؟ اگرچه زبانی که گاه میان متخصصان رایج می‌شود مثل پزشکیان، مهندسان، و کلا... بر از اصطلاحات و کلمات انگلیسی یا عربی است، اما حتی در آنجا هم – نه با نگارش افراطی و وسواسی – می‌توان از ظرفیت‌نهادهایی مثل فرهنگستان زبان فارسی، فرهنگستان علوم یا اتحادیه‌ها و سازمان‌های تخصصی برای معادل‌سازی‌ها استفاده کرد.

ما هر اندازه نسبت به خود و فرهنگ خودمان حس خوشباندتری داشته باشیم، بیشتر به سراغ خودمان خواهیم رفت و کمتر از خودمان خواهیم گریخت. در این میان، زبان یکی از نمودهای سراغ‌گیری از خود است. وقتی جوانی صحبت می‌کند یا می‌نویسد، در حالی که در یک جمله او چندین عبارت بیگانه وجود دارد و فقط فعل یا چند کلمه محدود به فارسی بیان شده است، در واقع او می‌خواهد بگوید از این خانه – زبان فارسی و هویت – دارد می‌رود یا رفته است. ممکن است که او حتی نسبت به این موضوع کاملاً آگاه نباشد، اما در واقع این منش در درون خود حاوی نوعی اعتراض است. فرهنگستان زبان فارسی یا نهادهای رسمی در عین حال که می‌توانند به مسئولیت خود در پاسداشت از زبان فارسی عمل کنند، اما پاسداران واقعی زبان همه مردمی هستند که به آن زبان سخن می‌گویند و با نوع سخن گفتن یا مکتوب‌هایشان به آن غنا می‌بخشند.

■ زبان فارسی می‌تواند میزبان نوآوری‌ها باشد

خیلی وقت‌ها ما به واسطه زبان می‌خواهیم از کلیشه‌ها و قالب‌های رایج فراتر برویم. شسرکت‌ها و برندها می‌خواهند با نامی که شنیده نشده و تازگی دارد مخاطب جذب کنند. همچنین پدر و مادرها در انتخاب اسم برای فرزندان خود گاه سراغ نام‌هایی می‌روند که هیچ پدر و مادری آن نام را روی فرزند خود گذاشته باشد، اما حتی اگر چنین قصدی داشته باشیم، میسر و ممکن شدن آن صرفاً پناه بردن به یک نام بیگانه خارجی نیست.

از حدود یک دهه و اندی قبل، بازار اسم‌های دوسیلابی که اول همه آنها امیر یا نازنین یا محمد... بود ناگهان داغ شد. امیرمحمد، امیرحسین، محمدطها، محمدامین، محمدحسن، نازنین زهرا، نازنین زینب، نازنین... این ابتکاری بود که هم از یک سو تشنگی پدر و مادرها را برای داشتن نام‌های کم‌تکرار و زیبا برای فرزندان خود سیراب و هم از طرف دیگر از فرهنگی بومی تغذیه می‌کرد. چندی پیش در یک سرپال ساخت ترکیه به اسم یکی از بازیگران –اسم بازیگر در نقش – برخوردم که گوش‌نواز بود. نورسما – یا سکون روی حرف ر – یک اسم دوسیلابی که از ترکیب دو واژه نور و سما ایجاد شده بود. اسمی خلاقانه که هم انرژی فوق‌العاده‌ای دارد، هم از فرهنگ اسلامی است و هم ناخودآگاه ارزش و جایگاه زن را تعریف می‌کند. حال می‌توان حدس زد که چقدر ظرفیت‌های خلاقانه‌ای در فرهنگ ما وجود دارد، اما ما همچنان از آنها استفاده نکرده‌ایم. مهم نوآوری است و زبان فارسی نشان داده که می‌تواند میزبان این نوآوری‌ها باشد.